

بررسی تأثیر افکار عمومی بر ابقای مجازات اعدام در غرب

محسن مرادی حسن آباد ✉

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه قم

دکتر فیروز محمودی جانکی

استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده:

کنش‌گری افکار عمومی پیرامون کیفر اعدام در غرب، در دو زمینه ابقا و الغای این مجازات قابل بررسی و تأمل است. مقاله پیش رو با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی به بررسی این بُعد مسأله پرداخته است که افکار عمومی در کشورهای غربی که اعدام را حفظ کرده‌اند چه تأثیری بر جای نهاده است. نتایج نشان می‌دهد ظاهراً افکار عمومی در این گونه کشورها که ایالات متحده و بلاروس نمونه‌های بارز آنها هستند توانسته است با حمایت از اعدام، دوام این کیفر را رقم زند. اما با توجه به این که با وجود حمایت مردم از اعدام در دیگر کشورهای اروپایی، این کیفر در آن کشورها ابقا نشده است، این امر زیر سوال می‌رود و نمی‌توان ابقا یا احیای اعدام را به اعتبار افکار عمومی دانست. به واقع بسترهای سیاسی و تعریفی که از دموکراسی در کشورهای ابقاگر وجود داشته باعث شده است افکار عمومی بیشتر مورد توجه قانون‌گذاران و دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری قرار گیرد؛ موضوعی که خود دو نوع تأثیر را بر جای نهاده است: از یک سو با اعتبار بخشیدن به افکار عمومی و با توجه به حمایت عمومی از این کیفر، به ابقای اعدام کمک کرده است و از سوی دیگر با طرح بیشتر موضوع اعدام برای عموم و تزریق باورهای سرکوب‌گرایانه، افزایش حمایت از اعدام و در نتیجه احتمال افزون‌تر ابقای اعدام را رقم زده است. به واقع آن چه که باعث بقای اعدام در این کشورها شده است نه حمایت عمومی از اعدام، بلکه ساختار عوام‌گرایانه نظام عدالت کیفری و گفتمان سیاسی حاکم بر این کشورهاست که از یک سو باعث تشدید باور به اعدام در میان مردم شده و از سوی دیگر به این نگرش‌های عمومی در زمینه ابقای اعدام بها داده است.

کلید واژه‌ها: افکار عمومی، اعدام، غرب، عوام‌گرایی، عدالت کیفری

۱. مقدمه:

کیفر اعدام عرصه تعارض ارزش آسایش و امنیت جامعه یا حکومت از یک سو و ارزش حیات یک انسان مجرم و یا ناکرده جرم از سوی دیگر است. بحث و جدل جدی به خصوص از زمانی پیرامون اعدام آغاز شد که سزار بکاربا موضع خود را در ارتباط با اعدام مطرح کرد. طرفداران کیفر اعدام دلایل متعددی را برای تقویت موضعشان می‌آورند که اهم آنها را به‌طور کلی می‌توان این‌گونه برشمرد:

موافقان اعدام، این کیفر را وسیله اجرای عدالت و بازگشتن وضعیت طبیعی می‌دانند. به واقع اعدام پاسخ گناهی است که مجرم در حق دیگری کرده و حیات را از وی سلب نموده است. به علاوه گفته می‌شود اجرای اعدام باعث ایجاد رعب و هراس در مجرمین و سایر مردم (پیشگیری عام از بزهکاری) می‌شود. این ادعا یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین دلایلی است که موافقان اعدام به آن استناد می‌کنند. گاه به این موضوع اشاره می‌شود که در طول دوره تعلیق اعدام در ایالات متحده از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ تعداد قتل‌ها در سطح ملی حدوداً دو برابر شد (West's Encyclopedia of American law, 2005: 2-241) و به واقع عدم اجرای اعدام چنین پیامدی را به وجود آورد. گاه نیز از منظر یک رویکرد اقتصادی و نه فلسفی یا جامعه‌شناختی ادعا می‌شود که اعدام در قیاس با حبس هزینه‌بر نمی‌باشد زیرا در یک برهه زمانی خاص شروع شده و بلافاصله خاتمه می‌یابد.^۱ و از این جهت هزینه‌هایش کمتر از مجازات حبس می‌باشد.

بعضی نیز معتقدند اگر قاتل را به چند سال حبس محکوم کنیم به معنای قبول این گفته است که «من به استناد اصول مورد قبول خود، آدم می‌کشم و به استناد اصول مورد قبول شما زندگی خود را از شما می‌خواهم». به واقع ادعا این است که اگر حیات ارزش مطلق دارد، باید نخست آن را در مورد مقتول اعمال کنیم. اعدام وسیله احترام به زندگی انسان‌هاست (جعفری، ۱۳۸۱: ۴۹-۴۸).

۱. در مقابل مخالفان اعدام معتقدند هزینه‌های اعدام بسیار بیشتر از جایگزین‌هایی مانند حبس ابد است. برای مثال در ایالات متحده، تدی باندی که به ۲۸ مورد قتل در چهار ایالت آمریکا اعتراف کرد، پیش از این‌که با صندلی برقی اعدام شود، حدود ۵ میلیون دلار بر مالیات‌دهندگان تحمیل کرد. در حالی که هزینه سالیانه یک زندانی چیزی حدود ۲۵۰۰۰ دلار می‌باشد. به این ترتیب یک زندانی در یک دوره ۴۰ تا ۵۰ ساله اندکی بیش از یک میلیون دلار بر مالیات‌دهندگان تحمیل خواهد کرد. همچنین نتایج تحقیقی که توسط کمیسیون مطالعه حقوق کیفری ایندیانا در سال ۲۰۰۲ انتشار یافت نشان داد که هزینه‌های اعدام ۳۸ درصد بیشتر از حبس ابد است. رک: West's Encyclopedia of American law, Ibid, p; 238

در نهایت طرفداران کیفر اعدام به افکار عمومی نیز برای تقویت دیدگاه خود استناد می‌کنند.^۱ در این راستا گاهی افکار عمومی به عنوان یک عذر از سوی قانون‌گذاران و اعضای هیات منصفه به کار رفته و ابراز می‌شود که شخصاً با اعدام همراه و همدل نیستند اما حمایت عمومی از این کیفر آنها را معذور داشته است تا اجرای اعدام را ادامه دهند. گاهی نیز حمایت عمومی از اعدام، دوام و بقای این کیفر را توجیه می‌کند. به این معنا که قانون‌گذار برای تقویت موضع خود، به افکار عمومی به عنوان دلیلی برای توجیه کیفر اعدام استناد می‌کند.^۲ (Schabas, 2004: 309). پس علی‌الظاهر بین دموکراسی و فرایند الغای اعدام می‌تواند یک تعارض درونی وجود داشته باشد که در تحلیل‌مان از وضعیت ابقا یا الغای اعدام باید به این موضوع توجه ویژه‌ای داشته باشیم.^۳ گاهی ابقاگرایان به این موضوع استناد می‌کنند که افکار عمومی آماده پذیرش الغای اعدام نیست. در واقع ادعا این است که الغای اعدام بدون این که افکار عمومی با آن موافق باشد، باعث شکست ایده‌ال‌گرای شده و اعتماد به قوانین را کاهش خواهد داد (Hood and Hoyle, 2008: 350-351). گاهی نیز ادعا می‌شود که الغای بدون حمایت افکار عمومی به انتقام خصوصی دامن خواهد زد.

در این مقاله در پی آنیم که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی به تحقیقی پیرامون اعدام از این زاویه پرداخته، این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم که در کشورهایی از دنیای غرب که اعدام را الغا ننموده‌اند افکار عمومی چه موضع‌گیری نسبت به اعدام داشتند و این موضع‌گیری تا چه حدی در فرایند ابقای کیفر اعدام تأثیرگذار بوده است. لذا سوال اصلی که مقاله پیش‌رو درصدد پاسخ‌گویی به آن است عبارت است از این که آیا ابقای اعدام در چند کشور غربی با ملاحظه افکار عمومی صورت گرفته است؟ علت این که در ادامه تنها به ایالات متحده و بلاروس اشاره خواهیم کرد این است که از یک سو بسیاری از کشورهای غربی در مسیر الغاگرایی گام برداشته‌اند به نحوی که استرالیا به صورت کامل اعدام را لغو کرده، در قاره اروپا تنها لتونی و بلاروس این کیفر را

۱. لازم به ذکر است که مخالفان اعدام نیز گاهی به افکار عمومی استناد می‌کنند.

۲. به نظر می‌رسد در آن جا که افکار عمومی به عنوان عذر قلمداد می‌شود، قانون‌گذار اعتبار و توجیه یک نهاد کیفری را چندان در گروهی همراهی عمومی با آن نمی‌بیند اما به هر دلیل از این که در برابر افکار عمومی بایستد، شانه خالی می‌کند. لیکن آن جا که افکار عمومی توجیه‌گر بقای اعدام به حساب می‌آید، اعتبار یک نهاد کیفری نیز بسته به حمایت عمومی از آن قلمداد شده است.

۳. این موضوع مختص کشورهای غربی نبوده بلکه در دیگر کشورها از جمله کشور خودمان نیز افکار عمومی به صورت رسمی یا غیر رسمی برای توجیه یا معذور دانستن اجرای مجازات اعدام به کار می‌رود. به ویژه در زمینه مواد مخدر در بسیاری از موارد شاهد بوده‌ایم که تداوم مبارزه با این پدیده و اعمال مجازات اعدام، به عنوان مطالبه مردمی معرفی می‌شود.

لغو نکرده‌اند و در قاره آمریکای شمالی و جنوبی از میان ۳۵ کشور تنها سه کشور اعدام را هم در قوانین خود حفظ کرده‌اند و هم در عمل اجرا می‌کنند^۱ و چهار کشور نیز اعدام را در مورد شرایط استثنائی نگه داشته‌اند. از سوی دیگر اطلاعات قابل اعتنائی راجع به وضعیت افکار عمومی در سایر کشورهایی که اعدام را لغو نکرده‌اند به دست نیامد.

تعدادی سوال فرعی نیز مطرح می‌شود از جمله این که افکار عمومی به چه معناست؟ تفاوت افکار عمومی با دیدگاههای توده مردم در چیست؟ عموم مردم در قبال اعدام چه موضع‌گیری دارند؟ بررسی سوابق موضوع نشان می‌دهد تا کنون کار مستقلی در ارتباط با موضوع انجام نشده است. هرچند در ارتباط با موضوع اعدام کارهای شایسته‌ای در قالب پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است و در ارتباط با مقوله افکار عمومی نیز از سوی متخصصین جامعه‌شناسی و ارتباطات، آثار مفصلی چاپ شده لیکن ارتباط این دو مقوله در مقاله یا رساله جداگانه‌ای مورد بررسی قرار نگرفته است.^۲ از این رو در قسمت نخست به این موضوع خواهیم پرداخت که افکار عمومی به چه معناست و تفاوت آن با دیدگاه‌های توده‌ای چیست. سپس وضعیت حمایت عمومی از اعدام را در کشورهای ابقاگر مورد بررسی قرار خواهیم داد. در ادامه در قسمت دوم به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که موضع‌گیری افکار عمومی در کشورهای ابقاگر چه تأثیری را در فرایند ابقای کیفر اعدام به جای گذاشته است. در نهایت در قسمت پایانی نیز خواهیم گفت که چرا افکار عمومی چنین یا چنان تأثیری را در این فرایند داشته است. در پایان نیز به نتیجه‌گیری از موضوعات مطرح شده در این مقاله خواهیم پرداخت.

۲. افکار عمومی:

ابتدا لازم است مختصری پیرامون معنا و مفهوم افکار عمومی سخن بگوییم. سپس به این موضوع بپردازیم که افکار عمومی در کشورهای ابقاگر اعدام چه موضعی را نسبت به این مجازات اتخاذ کرده‌اند.

۱. ایالات متحده، کوبا و سنت کیت و نویس

۲. نویسنده در مقاله جداگانه‌ای تحت عنوان «افکار عمومی و کیفرگرایی» این موضوع را مورد بررسی قرار داده است که آیا پیرامون کیفر، افکار عمومی شکل می‌گیرد یا خیر. به علاوه در آن مقاله به مفهوم کیفرگرایی و عوامل مؤثر در افزایش حمایت عمومی از سرکوب‌گرایی اشاره شده است که خواننده محترم را مطالعه آن مقاله دعوت می‌نمایم: ر.ک. محمودی جانکی، فیروز و مرادی حسن‌آباد، محسن (۱۳۹۰)، افکار عمومی و کیفرگرایی، مجله مطالعات حقوقی، دوره سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان، (ویژه‌نامه حقوق جزا و جرم‌شناسی)

۱.۲. تعریف افکار عمومی:

اصولاً از هرچه نظر و دیدگاه مردم پیرامون یک موضوع باشد تعبیر به افکار عمومی می‌شود. لیکن مشخصه‌های افکار عمومی را به اختصار به این صورت برشمرده‌اند که:

- شامل رفتارهایی است که از جانب عده زیادی از افراد به زبان آورده می‌شود.
- به موضوعی مربوط می‌شود که مدنظر همه قرار دارد.
- این موضوع برای همه از اهمیت برخوردار است.
- افکار عمومی اغلب با نیت مشارکت توأم است: به این معنا که با این فکر صورت می‌گیرد که دیگری نیز هستند که به این نحو عمل می‌کنند.
- این رفتارهای مشترک آن قدر قدرت دارد که برای رسیدن احتمالی به مقصود، مؤثر واقع شوند.

- افکار عمومی به وسیله مجاری مختلف اجتماعی ابراز می‌شوند.

- افکار عمومی یک ساخت اجتماعی است (لازار، ۱۳۸۸: ۸۰-۷۹).

اگر بخواهیم به صورت موجز این پدیده را به تصویر بکشیم باید بگوییم افکار عمومی زمانی شکل می‌گیرد که اولاً مسأله‌ای مطرح شود ثانیاً آن مسأله برای عموم مردم، واجد اهمیت تلقی شده به نحوی که پیرامون آن یک سری حرف و سخن از سوی مردم صورت گیرد، دیدگاههای مختلف طرح شده و در نهایت یک فکر عمومی راجع به یک موضوع خاص شکل بگیرد. در برابر عموم و افکار عمومی، توده و دیدگاه‌های توده‌ای قرار دارد که لازم است تفاوت آنها را درک کنیم. رایت میلز چهار ویژگی مهم را برای جامعه توده‌وار برمی‌شمارد:

- تعداد کسانی که ابراز عقیده می‌کنند بسیار کمتر از کسانی است که دریافت عقیده می‌نمایند.

- ارتباطات به نحوی سازمان می‌یابد که برای فرد مشکل و حتی غیر ممکن است که به طور فردی و یا به طرز موثر ادای پاسخ کند.

- صورت عمل پذیرفتن افکار تحت نظارت مقامات است.

- توده در برابر نهادهای رسمی جامعه هیچ گونه استقلالی نداشته و تحت نفوذ و

آلت دست کارگزاران آن می‌باشد. (دادگران، ۱۳۸۲؛ ۷۰-۶۹)

در واقع در این جا باید به این مسأله اشاره کنیم که تعریف عموم، با آنچه در ارتباط با افکار عمومی گفتیم ارتباط تنگاتنگی دارد. عموم زمانی به وجود می‌آید که بین افراد یک جمع در ارتباط با یک مسأله خاص، یک فرایند مباحثه‌ای و جدلی به وجود بیاید. در واقع زمانی عموم شکل می‌گیرد که تعداد فرستندگان با دریافت کنندگان پیام، نسبتاً برابر باشد.

مفهوم عموم، مخالف انفعال و رکود است. اگر یک مرجع واحد، فکر و نظری را ارائه کرد و دیگران فقط شنوندگانی منفعل بودند، نه عموم بلکه توده شکل می‌گیرد. این مرجع واحد می‌تواند یک رهبر فکری، یک اقلیت خاص و یا حتی رسانه باشد. توده را اصولاً با احساس واحد، فکر واحد و انفعال باید شناخت. در واقع روی دیگر سکه عموم، توده است. در این‌جا مرجعی واحد، یک پیام یا فکر را به افراد منتقل می‌کند و بدون این‌که فکر واحدی از میان ارتباطات افراد با یکدیگر شکل بگیرد، یک فکر یا نظر بر افراد تحمیل می‌شود. در فرایند شکل‌گیری توده‌ها رسانه‌ها نقش و جایگاهی برجسته را به خود اختصاص می‌دهند. گاهی رسانه‌ها با رواج دادن و گنجانیدن افکار قالبی و کلیشه‌ای در بین پیام‌هایشان، فرصت، قدرت و حوصله تفکر را از فرد گرفته و باعث می‌شوند که فرد در برابر پرسشی که از وی در باب یک مسأله خاص صورت می‌گیرد، بدون تأمل و تعمق، همان دیدگاه‌های کلیشه‌ای را بیان کند که از طریق رسانه دریافت کرده‌است. فرد در چنین وضعیتی آن دیدگاه را فکر خودش می‌داند در حالی که در عمل، آن دیدگاه ساخته و پرداخته رسانه‌هاست و از طریق برنامه‌های مختلف به فرد خورانده شده است.^۱

۲.۲. وضعیت افکار عمومی در کشورهای ابقاگر اعدام:

بزرگترین و مهمترین ابقاگران اعدام را می‌توانیم ایالات متحده آمریکا و بلاروس بدانیم. بلاروس در سال ۲۰۱۰ بعد از این‌که یک سال بدون اعدام را سپری کرد، دو مورد اعدام به اجرا گذاشت. فشارهای اتحادیه اروپا و هنجارهایش، تنها توانسته است بلاروس را به سمت کمتر اجرا کردن اعدام بکشاند. به علاوه، ایالات متحده نیز علی‌رغم فشارهای بین‌المللی برای لغای اعدام، هنوز بر موضع خود اصرار می‌ورزد؛ به نحوی که در سال ۲۰۱۰ در این کشور در مجموع ۴۶ مورد اعدام به اجرا در آمد و محکومان بسیاری نیز در دالان مرگ^۲ به سر می‌برند.

۱. یورگن هابرماس نیز چنین دیدی نسبت به توده دارد. از نظر وی امروزه توده مصرف‌گر فرهنگ جایگزین جماعت منتقد (عموم) شده است. امروز از حوزه عمومی بورژوازی که در آن افکار عمومی شکل می‌گرفت دیگر خبری نیست. امروز دیگر آن میل شدید فرد خصوصی بورژوازی برای بحث و فحص در میان افرادی که به تماشای تلویزیون یا شنیدن رادیو مشغولند، وجود ندارد. با استقرار لیبرالیسم، رسانه‌های گروهی به ترویج مصرف‌گرایی و سرگرمی روی آوردند و فرهنگ یکنواخت و یکپارچه‌ای که امروز به توده‌ها تحویل داده می‌شود مخاطبان را وادار می‌کند تا صرفاً به بحث و تبادل نظر در ارتباط با کالاهای مصرفی بپردازند. ر.ک. هابرماس یورگن، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴، صص ۲۲۷-۲۲۳.

بررسی‌های موسسه گالوپ نشان می‌دهد که حمایت از اعدام در میان مردم آمریکا در سطوح بالایی قرار دارد. اکثریت آمریکایی‌ها از اعدام برای مرتکبین قتل حمایت می‌کنند. بر اساس گزارش این موسسه، ۶۴ درصد مردم آمریکا در سال ۲۰۱۰ از اعدام چنین مجرمینی حمایت می‌کنند در حالی که تنها ۲۹ درصد مردم مخالف اعدام می‌باشند. این رقم در اواخر سال ۲۰۰۹ میلادی ۶۵ به ۳۱ بود و در سال ۲۰۰۸ رقم ۶۹ در برابر ۲۷ را نشان می‌داد. البته در پاسخ به این سوال که برای مرتکب قتل، کدام یک از این کیفرها را ترجیح می‌دهید: اعدام یا حبس ابد بدون امکان آزادی مشروط؟ میزان اعدام‌گرایی کاهش چشم‌گیری را تجربه کرده‌است: به این ترتیب که در سال ۲۰۱۰ تنها ۴۹ درصد مردم آمریکا، اعدام و ۴۶ درصد نیز حبس ابد را برگزیده‌اند. در سال ۲۰۰۶ نیز ۴۸ درصد اعدام و ۴۷ درصد حبس ابد بدون امکان آزادی مشروط را انتخاب نموده‌اند. در سال ۲۰۰۱ میلادی ۵۴ درصد از اعدام و ۴۲ درصد از حبس ابد حمایت نموده‌اند. این موضوع حکایت از تفاوت وضعیت اعدام‌گرایی در مواجهه با گزینه‌های مختلف به عنوان ضمانت اجرا دارد. در ارتباط با همین سوال دوم در سال ۱۹۹۱ میلادی ۵۳ درصد مردم از اعدام و تنها ۳۵ درصد از حبس ابد بدون امکان آزادی مشروط حمایت کرده بودند. افزایش میزان حمایت از اعدام نسبت به حبس ابد برای مرتکب در طول دهه ۱۹۹۰ ادامه داشت تا این که در سال ۱۹۹۸ میلادی حمایت از اعدام به ۶۱ درصد رسید و حمایت از حبس ابد رقم ۲۹ درصد را نشان می‌داد ولی حمایت از اعدام از دهه اول قرن بیست و یکم در این کشور کاهش نشان می‌دهد. ([Http://www.gallup.com/poll/144284/Support-Death-Penalty-Cases-Murder.aspx](http://www.gallup.com/poll/144284/Support-Death-Penalty-Cases-Murder.aspx)) به طور کلی رقم حمایت از اعدام در ایالات متحده همواره نسبت به ملل اروپایی، در سطح نسبتاً بالاتری قرار داشته است که این موضوع به گفتمان سیاسی و رسانه‌ای حاکم بر این کشور بر می‌گردد.

در بلاروس نیز افکار عمومی دید جاندارانه‌ای نسبت به اعدام دارد و علی‌الظاهر از پاسخ‌های شدید کیفری مانند اعدام حمایت گسترده‌ای از سوی افکار عمومی صورت می‌گیرد. در ۲۴ نوامبر ۱۹۹۶ رفراندومی در این کشور برگزار شد و این سوال از مردم پرسیده شد که "آیا شما طرفدار الغای کیفر اعدام در جمهوری بلاروس هستید؟" نتایج این رفراندوم جالب توجه بود. چراکه تنها ۱۷.۹۳ درصد مردم به الغای اعدام رأی دادند و ۸۰.۴۴ درصد به این سوال پاسخ منفی داده و موافقت قاطع خود را با این کیفر نشان دادند (Vasilevich and Sarkisova, 2006, 15)^۱.

1. For more information: http://en.wikipedia.org/wiki/Capital_punishment_in_belaru

خالی از لطف نیست که به این موضوع اشاره کنیم که آن چه را افکار عمومی پیرامون اعدام می‌نامیم، افکار عمومی به معنای دقیق و صحیح کلمه نمی‌باشد. در واقع به نظر می‌رسد که عمده دیدگاه‌های مردم در ارتباط با کیفر اعدام متأثر از گفتمان سیاسی و رسانه‌ای حاکم بر جامعه باشد نه این که آن پروسه خاص برای شکل‌گیری افکار عمومی طی شده باشد. در دنیای غرب دیر زمانی است که اعدام از منظر عموم برداشته شده و مردم در مورد اعدام تنها از زبان رسانه‌ها و سیاستمداران می‌شوند. در چنین فضایی طبیعی است که نه تنها افکار عمومی پیرامون کیفر اعدام شکل نگیرد بلکه برعکس شاهد تولد توده‌ها و دیدگاه‌های توده‌ای باشیم. که ما این موضوع را به صورت مستقل در مقاله‌ای دیگر مورد بررسی مفصل قرار داده‌ایم.^۱ حال این موضوع جای بررسی دارد که آیا افکار عمومی (یا به عبارت بهتر دیدگاه‌های توده مردم) با این وضعیت توانسته است در زمینه ابقای اعدام در غرب تأثیرگذار باشد؟

۳. تأثیر افکار عمومی بر ابقای اعدام در غرب:

در این قسمت به این مسأله می‌پردازیم که در کشورهای غربی که اعدام را لغو ننموده‌اند آیا حمایت عمومی از اعدام توانسته است تأثیری را در این فرایند برجای نهد یا این که این پروسه بدون دخالت افکار عمومی و فارغ از خوش آمد یا بدآمد عموم مردم صورت گرفته است؟ در این ارتباط وضعیت کشوری مانند بلاروس که اعدام را هنوز هم حفظ کرده و فشار هنجارهای حاکم بر قاره اروپا نیز نتوانسته است این کشور را از تصمیم بر ابقای اعدام باز بدارد، جالب توجه است. مطالعه دو مورد کشورهای بلاروس و به ویژه ایالات متحده تا حد زیادی خواهد توانست ریشه ابقاگرایی و نقشی که افکار عمومی در این مسیر ایفا می‌کند را تبیین کند. در همین راستا در ادامه به بررسی این دو مورد خواهیم پرداخت.

۱.۳. ایالات متحده:

در میان کشورهایی که اعدام را ابقا کرده‌اند، وضعیت ایالات متحده آمریکا بسیار واجد اهمیت است. در اصلاحیه پنجم قانون اساسی آمریکا مبنای واضحی در مورد کیفر مرگ در نظر گرفته شده بود. در آن جا آمده بود که هیچ کس را نباید بدون طی تشریفات قانونی از زندگی، آزادی یا مالکیت قانونی‌اش محروم کرد. از این ادبیات این اصلاحیه، انطباق کیفر مرگ با قانون اساسی به راحتی قابل استنتاج بود. اما در اصلاحیه هشتم قانون اساسی در

۱. برای مطالعه این مقاله ر.ک. محمودی جانکی فیروز و مرادی حسن آباد محسن، افکار عمومی و کیفرگرایی، مجله مطالعات حقوقی، دوره سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان (۱۳۹۰)، ویژه‌نامه حقوق جزا و جرم‌شناسی

سال ۱۷۹۱ میلادی، «مجازات ظالمانه و غیرعادی» مورد منع قانون‌گذار قرار گرفت. این موضوع که مراد از این چنین مجازاتی چیست، به وضوح تعیین نگردیده و ابهاماتی پیرامون آن وجود دارد. در پرونده ویمز علیه ایالات متحده در سال ۱۹۱۰ دیوان، ضمن رد تفسیر ایستای قانون اساسی، اعلام کرد که زمان، شرایط و اهداف جدیدی را به وجود می‌آورد و هم‌زمان که افکار عمومی به وسیله عدالت انسانی تنویر می‌شود، تفسیر ما نیز از «مجازات ظالمانه و غیرعادی» تغییر می‌نماید. بعداً در پرونده تروپ علیه دالس در سال ۱۹۵۸ نیز این دیدگاه مورد تأکید قرار گرفت. در این پرونده بر این موضوع تأکید شد که اصلاحیه هشتم قانون اساسی معنایش را از "معیارهای در حال رشد شرافت"^۱ می‌گیرد که به پیشرفت یک جامعه در حال رشد توجه دارد (Vidmar and Ellsworth, 1974: 1264). برای اعمال این ضابطه دادگاه‌ها دیدگاه‌های غالب در میان قانونگذاران ایالتی، هیأت‌های منصفه، قضات، متخصصین، جامعه بین‌المللی و عامه مردم آمریکا را به آزمون می‌کشند. مثلاً در سال ۱۹۸۹ در پرونده پتری علیه لیناف، دادگاه بسیاری از این معیارها را به سنجید و اعلام کرد که هیچ گونه اجماع عمومی آشکاری علیه اعدام متهمینی که به لحاظ ذهنی عقب‌مانده هستند وجود ندارد. اما سیزده سال بعد این نتیجه حاصل آمد که معیارهای شرافت به آن اندازه توسعه یافته‌اند که دیگر نمی‌توان متهمین عقب مانده ذهنی را اعدام کرد. چرا که اعدام چنین متهمینی مجازات ظالمانه و غیرعادی به حساب می‌آید. (West's encyclopedia of American law, Op.cit: 239-240).

البته باید توجه داشت که در این زمینه افکار عمومی نسبت به سایر معیارها می‌تواند از اهمیت بیشتری برخوردار باشد. در واقع این مسأله کاملاً در ایالات متحده مورد پذیرش نظام قضایی قرار گرفته است که در ارتباط با کیفر اعدام، افکار عمومی به واسطه ضابطه مزبور می‌تواند تأثیرگذار باشد. در هر پرونده نیز به صورت جداگانه این مسأله قابل بررسی است که آیا افکار عمومی، اعدام فلان متهم را با چنین یا چنان شرایطی، مجازات ظالمانه و غیر عادی می‌داند یا خیر. چنین مسأله‌ای در کشورهای دیگر وجود ندارد و اصولاً نیز بقای کیفر مرگ در ایالات متحده آمریکا نیز تا حدی از این دریچه قابل تبیین است. افکار عمومی به صورت واضحی بر نظام عدالت کیفری تأثیر می‌گذارد.

اما سوالی که بی‌درنگ به ذهن می‌رسد این است که آیا در پرونده فرمن در سال ۱۹۷۲ و رأی دیوان در آن مبنی بر این که مجازات اعدام، ظالمانه و غیرعادی است، تحت تأثیر افکار عمومی و مطالبات مردم صادر شده بود یا خیر؟ در پاسخ باید به بحث و جدلی که در

آن پرونده میان قضات دیوان در گرفته بود اشاره کنیم. قاضی مارشال و برنان تأکید داشتند که افکار عمومی، در ارتباط با اعدام، اطلاعات کافی نداشته و نتیجتاً نمی‌تواند راهنمای نظام عدالت کیفری در این ارتباط باشد. از نظر قاضی مارشال تنها افکار عمومی آگاه و مطلع می‌تواند کاربرد داشته باشد. وی گفته بود: "اگر مردم آمریکا کاملاً در ارتباط با اهداف و مسئولیت‌های کیفر مرگ آگاهانیده شوند، به نظر من کیفر مرگ را اخلاقاً قابل پذیرش نخواهند دانست" (Schabas, Op.cit: 312). در مقابل اکثریت قضات این دیدگاه را نپذیرفتند و سخن تأثیر افکار عمومی به میان آوردند. لیکن آنها با رأی خود، محدودیت‌هایی را بر دامنه نفوذ افکار عمومی در نظام عدالت کیفری ایجاد کردند. به این معنا که مجازات اعدام را به اعتبار این که به صورت خودسرانه و مستبدانه‌ای اعمال می‌شد، مجازات ظالمانه و غیرعادی دانستند. در واقع این محدودیت بر افکار عمومی اعمال شد که افکار عمومی نمی‌تواند مجازاتی را مطالبه کند که به صورت خودسرانه و به شکلی تبعیض‌آمیز اعمال می‌شود و نظام عدالت کیفری نیز نباید به چنین مطالبه‌ای پاسخ مثبت دهد. البته این تصمیم دیوان باعث شد که زمینه اعمال و به کارگیری کیفر مرگ در ایالات متحده باز بماند. چراکه کافی بود این اشکال پیرامونی کیفر مرگ بر طرف گردیده و زمینه برای اعمال آن فراهم شود؛ اتفاقی که در نهایت در سال ۱۹۷۶ به وقوع پیوست. رویه‌ای که در ایالات متحده پیش گرفته شده به معنای اعتبار بخشیدن به افکار عمومی در برابر معیارهای حقوق بشری در تعارض بین این دو می‌باشد. در واقع در این کشور بر عکس آن چه که در قاره اروپا و استرالیا شاهد بودیم، افکار عمومی بر گفتمان حقوق بشری برتری دارد. البته همان گونه که گفتیم سعی دیوان با تصمیمی که در پرونده فرمن اتخاذ کرد، بر آن بوده است که بتواند از افراط و زیاده‌روی چنین رویه‌ای جلوگیری کند.

به علاوه در آوریل ۲۰۰۱ در جلسه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، سفیر ایالات متحده، جورج موس، اعلام کرد "هر ملتی باید از طریق پروسه‌های دموکراتیک برای خودش در این مورد تصمیم بگیرد که آیا قوانین داخلی‌اش باید اعدام را تجویز کند یا خیر؟". به علاوه ایالات متحده در گزارش ابتدایی‌اش به کمیته حقوق بشر متعاقب ماده ۴۰ کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرد که "اکثریت شهروندان به واسطه نمایندگان منتخب خود، ابقای اعدام را برای جدی‌ترین جرایم برگزیده‌اند؛ سیاستی که به نظر می‌رسد احساسات و عواطف اکثریت مردم کشور را نشان می‌دهد." (Ibid: 309) همچنین در برخی ایالات این کشور احیای کیفر اعدام مستقیماً به اعتبار افکار عمومی صورت گرفته است. برای مثال در کالیفرنیا و اورگن در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ کیفر مرگ از طریق فرماندوم احیا شد. همچنین در تایید قوانین کیفر مرگ بازبینی شده، در پرونده گِریگ علیه

جورجیا در ۱۹۷۶، اکثریت قضاات دیوان عالی ایالات متحده صریحاً این اعلام کردند که بازنگری در قوانین توسط قانونگذاران ایالتی به منظور تضمین اعمال کیفر مرگ علیه شدیدترین موارد قتل و به مثابه تجلی احساسات عمومی صورت گرفته است و این احساسات عمومی را نمی‌توان با این قضاوت انتزاعی که کیفر مرگ فی نفسه ظالمانه و غیر عادی است، کنار زد (Hood and Hoyle, Op.cit: 355).

به طور کلی به نظر می‌رسد که ابقا و احیای کیفر اعدام در ایالات متحده، همواره به اعتبار افکار عمومی و مطالبات آن صورت گرفته است.^۱ پس می‌توان بر این باور بود که چرخش نظام عدالت کیفری در کشورهایی مانند ایالات متحده و گرایش آنها به سمت و سوی ایده‌هایی مانند تساح صفر^۲ به اعتبار افکار عمومی و گرایش مردم به سمت و سوی پاسخ‌های شدید کیفری بوده است. در ارتباط با کیفر اعدام نیز همین موضوع می‌تواند صادق باشد و علت ابقای اعدام در ایالات متحده را شاید بتوان در میزان گرایش آمریکایی‌ها به اعدام دانست. ممکن است حتی شواهدی بر این موضوع در دست باشد: به این ترتیب که میزان اعدام‌گرایی در میان مردم ایالات متحده را به مراتب بالاتر از سایر جوامع غربی ببینیم. در واقع می‌توان گفت افکار عمومی به واسطه گرایش بیشتر به اعدام توانسته است سیاستمداران و قانونگذاران آمریکایی را مجاب کند که در برابر موج الغاگرایی و ترویج حق حیات مقاومت کنند. در گفتار بعد در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

۲.۳. بلاروس:

بلاروس در میان کشورهای اروپایی وضعیت بسیار خاصی دارد. این کشور اعدام را هنوز به اجرا در می‌آورد و به علاوه به عضویت اتحادیه اروپا نیز در نیامده است. قانون اساسی بلاروس اعدام را تا زمان الغای نهایی آن تجویز و تأیید کرد است. در سال ۲۰۱۰ نیز دو مورد اعدام در این کشور صورت گرفت که نشان از عزم مقامات این کشور در اجرای اعدام و

۱. البته باید توجه داشته باشیم که به تعلیق در آمدن اعدام در سال ۱۹۷۲ نه به اعتبار افکار عمومی بلکه در جهت وارد کردن محدودیت‌های اساسی بر کارکرد افکار عمومی صورت گرفته است اما احیای اعدام در سال ۱۹۷۶ به تبعیت از افکار عمومی و مطالبات آن صورت گرفته است.

۲. تسامح صفر به معنای اعمال راهبردهای انضباطی اجباری برای رفتارهای ضد اجتماعی است که افراد متصدی اجرای این راهبردها (معمولاً پلیس) ملزم هستند در قبال افرادی که مقررات از پیش تعیین شده برای حفظ نظم را نقض می‌کنند بدون توجه به شدت عمل و قصد مرتکبین واکنش نشان داده و مجازات‌های اجباری را اعمال نمایند. برای مشاهده این تعریف و اطلاعات افزون‌تر ر.ک. جوانمرد بهروز، تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد، نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸.

عدم الغای اعدام داشت (Amnesty international, 2010). در ۲۴ نوامبر ۱۹۹۶ رفراندومی در این کشور برگزار شد و این سوال از مردم پرسیده شد که "آیا شما طرفدار الغای کیفر اعدام در جمهوری بلاروس هستید؟" نتایج این رفراندوم بسیار جالب توجه بود. چرا که تنها ۱۷.۹۳ درصد مردم به الغای اعدام رأی مثبت دادند و ۸۰.۴۴ درصد به این سوال پاسخ منفی داده و موافقت خود را با این کیفر نشان دادند (Vasilevich and Sarkisova, Op.cit, 15). در واقع مسئولین این کشور در برابر فشارهای بین‌المللی دست به اقدامی زدند که نتیجه آن از پیش معلوم بود. چراکه اعدام‌گرایی الگوی حاکم در بسیاری از ملل ابقاگر است و اصولاً بلاروس نیز قرار نبود از این قاعده کلی مستثنا باشد. البته در سالهای اخیر مقامات بلاروس تمایل خود را نسبت به معلق ساختن اجرای اعدام در این کشور ابراز داشته و از اجرای برنامه‌هایی برای آماده‌سازی افکار عمومی خبر داده‌اند. در همین راستا کارگروه پارلمانی در این کشور تشکیل شده که البته بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۱ فعالیت این کارگروه متوقف شده است ادعا شده است. احتمالاً یکی از دلایل توقف فعالیت این نهاد حادثه تروریستی در مینسک در ۱۱ آوریل ۲۰۱۱ و تشدید حمایت عمومی از کیفر اعدام به دنبال این حادثه بوده است (Penal reform international, 2012: 5-6) به طور کلی در این کشور ابقای کیفر اعدام در برابر فشار هنجارهای حاکم بر قاره اروپا، مستقیماً به اعتبار افکار عمومی و به مراجعه به رأی و نظر مردم صورت گرفته است که نشان از برتری دادن به افکار عمومی در برابر هنجارهای حقوق بشری دارد.

تا اینجا دیدیم که افکار عمومی در دو کشوری که شاخص‌ترین ابقاگران غربی اعدام به حساب می‌آیند، تا حد زیادی توانسته است در زمینه ابقای این کیفر به حساب آید و مورد توجه سیاستمداران و قانون‌گذاران قرار گیرد. حال باید به این موضوع بپردازیم که چرا در حالی که در کشورهای دیگر اروپایی و نیز در قاره استرالیا نیز افکار عمومی با دید جاندارانه‌ای به اعدام می‌نگریسته‌اند، همراهی افکار عمومی تنها توانسته است در چند کشور به ابقای اعدام منجر شود؟ اطلاعات موجود نشان از حمایت ۶۲ درصدی فرانسوی‌ها از اعدام در روز بعد الغای اعدام در اکتبر ۱۹۸۱ دارد. در لهستان در سال ۱۹۹۸ میلادی ۷۶ درصد مردم از اعدام حمایت می‌کردند و یک سال بعد از الغای اعدام، میزان حمایت از اعدام در این کشور به اوج خود یعنی ۷۷ درصد رسید (Krajewsky, 2009: 107) در آلمان غربی نیز تنها چند هفته مانده به الغای اعدام، در ۱۹۴۹ پیمایشی با هدف سنجش افکار عمومی در ارتباط با الغای اعدام در این کشور صورت گرفت که نتایج آن حکایت از حمایت ۷۴ درصدی مردم

آلمان غربی از آن داشت (Kury et al, 2009: 67-69). در انگلستان نتایج نظرسنجی یوگو^۱ در ۲۰۰۳ نشان داد ۵۶ درصد مردم از اعدام برای مرتکب قتل یک افسر پلیس حمایت می‌کنند. همچنین نتایج نظرسنجی دیگری در ۲۰۰۳ نشان می‌داد ۶۲ درصد از اعدام حمایت می‌کنند ([Http://ukpollingreport.co.uk/blog/archives/97](http://ukpollingreport.co.uk/blog/archives/97)).

در قسمت بعد به این موضوع خواهیم پرداخت که چرا علیرغم حمایت عمومی از اعدام در دیگر کشورها، این حمایت عمومی تنها در چند کشور معدود اثرگذاری داشته است.

۴. چرایی تأثیر افکار عمومی بر ابقای اعدام:

زیمرینگ و جانسون در مورد نقش و جایگاه افکار عمومی در افزایش شدت مجازات‌ها به این موضوع اشاره می‌کنند که با وجود این‌که در دیگر نقاط دنیا غیر از ایالات متحده نیز نگرش‌های کیفرگرایانه‌ای یافت می‌شود، چرا در آن‌جا هیچ‌گاه میزان شدت مجازات‌ها به همین نسبت افزایش نیافته است. به علاوه خصومت نسبت به مجرمین یک رفتار و اندیشه تکراری و طبیعی است که مختص دهه‌های اخیر نیز نمی‌باشد (Zimring and Johnson, 2006: 269). به نحو مشابهی این استدلال قابل طرح است که گرایش مردم به اعدام به عنوان یک پاسخ کیفری به رفتار مجرمانه، مختص جامعه آمریکا نمی‌باشد و حتی فراتر از این مختص زمان حاضر نیز نبوده است بلکه در گذشته نیز با شدت و ضعف وجود داشته است. پس چرا این نگرش‌ها در بسیاری از کشورهای غربی در سطح قانونگذاری تجلی پیدا نکرده است. به عبارت دیگر چرا با وجود کیفرگرایی بالا در دیگر کشورهای غربی، آن‌ها به سمت الغای اعدام حرکت کرده‌اند؟

یک پاسخ ممکن به این وضعیت را می‌توان در ساختار نظام عدالت کیفری ایالات متحده جستجو کرد. در واقع همان‌گونه که می‌دانیم مقام‌های نظام عدالت کیفری در ایالات متحده انتصابی نبوده بلکه به وسیله انتخابات و از جانب مردم برگزیده می‌شوند. این موضوع به احتمال زیاد بر عملکرد دادستان‌ها، قضات و فرمانداران ایالات آثار دیرپایی را بر جای می‌گذارد. آسیب‌پذیری ساختاری نظام عدالت کیفری آمریکا نیز از همین‌جا شروع می‌شود. مقام‌های عدالت کیفری به عنوان اشخاصی که به صورت مستقیم با موضوعات جرم و کیفر سر و کار دارند در صورت انتخابی بودن، بیشترین تأثیرپذیری را نسبت به افکار عمومی خواهند داشت. البته این اثرپذیری را باید در سطح تصمیم‌های قضایی بدانیم. سنت انتخابی بودن قضات، دو ارزش اساسی ولیکن متضاد را در کنار هم قرار می‌دهد: دموکراسی و

استقلال قضات. از یک سو لزوم دخالت رأی و نظر مردم در انتخاب مسئولین در یک نظام دموکراتیک و از سوی دیگر ضرورت عدم تأثیرپذیری مقام‌های نظام عدالت کیفری از فرد یا افراد خاص و به طور کلی حفظ بی‌طرفی این مقام‌ها. بسیاری از ناظران این ترس را دارند که مقام‌های قضایی در تلاش برای پیروزی در انتخابات، به استقلال خود لطمه زده و سر تعظیم در برابر افکار عمومی فرود آورند. به علاوه انتخابات قضایی در دو دهه اخیر در ایالات متحده برجسته‌تر شده و رقیبان انتخاباتی، توجه عموم را از طریق برجسته کردن ترس از جرم و به ویژه حمایت از اعدام جلب کرده‌اند.^۱

زیمینگ و جانسون نیز معتقدند که آنچه که باعث تفاوت ایالات متحده در این ارتباط شده عبارت است از آسیب‌پذیری ساختاری آن نسبت به فشارهای دموکراتیک. این آسیب‌پذیری نیز به نوبه خود به خاطر فدرالیسم، انتخابی بودن دادستان‌ها و قضات و نیز سطوح بالای خشونت به وجود آمده است (Ibid: 278).

به علاوه جرم و مجازات در نیمه دوم قرن ۲۰ وارد دیپلماسی‌های انتخاباتی در ایالات متحده شده است. در واقع پیش از این، موضوع جرم یا اصلاً در مبارزات انتخاباتی مطرح نبود یا این‌که در کنار سایر کارکردهای دولت مثل آموزش و حمل و نقل طرح می‌شد. تا دهه ۱۹۶۰ حزب دموکرات در بیشتر ایالات جنوب، حزب غالب به لحاظ تعداد نمایندگان سیاسی بود. اما جنبش حقوق شهروندی شکافی را در حزب دموکرات ایجاد کرد. شکافی که بین لیبرال‌های طرفدار سیاست‌های نژادی و محافظه‌کاران طرفدار سیاست‌های اقتصادی ایجاد شد. از این دوره محافظه‌کارها و البته جمهوری خواهها بر سر سه موضوع به بحث و جدل پرداخته و سیاست‌های لیبرال‌ها را زیر سوال بردند. این سه موضوع عبارت بودند از کنترل جرم، تامین اجتماعی و تبعیض مثبت. آن‌ها نرخ بالای جرم را به سیاست کیفری و قضایی ملایم و عدم شدت مجازات‌ها نسبت می‌دادند. انگیزه آن‌ها هرچه که باشد، مهم است که به این موضوع توجه داشته باشیم که از این دوره، موضوعات جرم و مجازات وارد گفتمان سیاسی نیز شد. منتقدین مدعی‌اند که این موضوع باعث تقویت نگرانی مردم در مورد

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

Brace Paul and D. Boyea Brent(2008), State public opinion, death penalty and the practice of electing of judges, American journal of political science , vol 52, no 2, pp: 360-372

نویسندگان مزبور معتقدند در ایالاتی که رویه انتخابات قضایی وجود دارد، افکار عمومی به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم بر کیفر مرگ تأثیرگذار بوده است. تأثیرگذاری مستقیم افکار عمومی به واسطه وادار کردن قضات به سمت و سوی تأیید اعدام بوده و تأثیر غیرمستقیم آن نیز از طریق دخالت در فرایند انتخاب قضات و کمک کردن به انتخاب قضاتی بوده است که با افکار عمومی همسو باشند.

موضوعات جرم و عدالت شد و سپس سیاستمداران سعی کردند این نگرانی و ترس را از طریق سیاست‌های کیفری شدید و تشدید مجازات تسکین دهند. در واقع از این دوره گفتمان کارشناسی و تخصصی در مورد کیفر کنار رفت و به جای آن، بحث‌های غیرکارشناسی و توده‌پسند برای جلب آرای عمومی مطرح می‌شد.^۱ تغییر سیاست‌های نظام عدالت کیفری نیز به همین دلیل بوده است (Tonry, 1998: 3-8). این تبیین برای ابقای پذیرش کیفر مرگ به عنوان یک مجازات شدید در ایالات متحده نیز قابل تسری می‌باشد. به واقع ابقای کیفر مرگ در ایالات متحده نه به خاطر مطالبات عمومی، بلکه به واسطه تغییر در گفتمان سیاسی در این کشور و فراهم شدن زمینه برای تأثیرگذاری افکار عمومی و البته پس زدن بحث‌های کارشناسی و تخصصی پیرامون این کیفر و کارایی آن بوده است. به واقع شکل‌گیری و گسترش نوعی پوپولیسم کیفری در میان سیاست‌مداران آمریکایی به علاوه ساختار آسیب‌پذیر عدالت کیفری و انتخابی بودن مقام‌های قضایی این پیامد را در پی داشته که به افکار عمومی بیشتر بها داده شده و نتیجتاً اعدام ابقا شود.

دیوید گارلند معتقد است که ابقای اعدام در ایالات متحده به واسطه فرهنگ خاص آمریکایی و یا سوابق دیرپای تاریخی نبوده است. جامعه آمریکا در معانی عمیق و مداوم فرهنگی و اجتماعی نسبت به دیگر جوامع غربی متفاوت نیست. باید علت ابقای اعدام را در همین چند دهه اخیر تاریخ ایالات متحده جستجو کرد نه چند قرن اخیر. گارلند معتقد است که الگوی کاهش اعدام در ایالات متحده تقریباً همانند دیگر کشورهای غربی بوده است. چراکه در طول قرن ۱۹ و ۲۰ این کشور همسو با دیگر کشورهای غربی در مسیر الغاگرایی حرکت نموده: به نحوی که در دهه ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ ایالاتی مانند میشیگان، ویسکانسین و رود آیلند اعدام را لغو نمودند. در قرن بیستم نیز میزان اعدام‌ها در حال کاهش بود به نحوی که از ۱۹۹ مورد در ۱۹۳۳ به تعداد اندکی در دهه ۱۹۶۰ کاهش یافت و نهایتاً در ۱۹۶۷ به صفر رسید. در واقع تا این‌جا وضعیت ایالات متحده متفاوت از دیگر ملل غربی نبوده بلکه در طول سه دهه بعد از ۱۹۷۶ وضعیت ایالات متحده متفاوت بوده است. گارلند معتقد است الغاگرایی به این دلیل در ایالات متحده به نتیجه نرسید که این مبارزات با ویژگی‌های خاص حکومت آمریکا (مانند قانون اساسی، تفکیک قدرت بین قوه مقننه و دادگاهها، طبیعت محلی تصمیم‌سازی در نظام عدالت کیفری، انتخابی بودن مقام‌های نظام عدالت کیفری و ویژگی سیاسی تصمیم‌سازی در نظام عدالت کیفری) و شرایط خاص فرهنگی دهه ۱۹۷۰ (مانند واکنش سیاسی به فعالیت آزادمنشانه دیوان عالی کشور

۱. از این پدیده به عوام‌گرایی کیفری یا کیفرگرایی عامیانه تعبیر می‌شود.

در پرونده فرمن و واکنش محافظه کارانه علیه دستاوردهای حقوق شهروندی و... مقارن شدند و این تقارن مانع از اثرگذاری جنبش الغاگرایی در ایالات متحده گردید. به علاوه گارلند معتقد است جنبش الغاگرایی در ایالات متحده بر عکس اروپا بیشتر تمرکزش را بر خودسری و بی‌قاعدگی اعمال اعدام در این کشور، متمرکز کرد و همین موضوع باعث شد با تصمیم اکثریت قضاات در پرونده فرمن راه برای اصلاح قوانین مربوط به اعدام باز بماند و زمینه اعمال غیرخودسرانه آن بعد از ۱۹۷۶ فراهم شود.

لیبرال‌های مخالف اعدام که رأی فرمن پیروزی بزرگی برای آنها به حساب می‌آمد، از اواسط دهه ۱۹۷۰ بابت افزایش جرم، افزایش سیاست‌های رفاهی، فروپاشی خانواده و کاهش مسئولیت‌پذیری شخصی، مورد سرزنش واقع می‌شدند و تحت چنین شرایطی بود که موافقت با اعدام به معنای مخالفت با فساد اخلاقی تلقی شد و مخالفت با این کیفر به منزله همراهی و تأیید این فساد و مخالفت با افکار عمومی قلمداد گردید. در دیگر کشورهای غربی نخبگانی که کنترل قوه مقننه را در دست دارند، توانایی قانونی و فرصت سیاسی را داشته‌اند که اعدام را به دور از تأثیرگذاری افکار عمومی الغا کنند. در آن کشورها الغای اعدام در صلاحیت پارلمان ملی بوده است و این پارلمان‌های ملی به این علت فرصت سیاسی الغا را داشته‌اند که حمایت عمومی از کیفر مرگ، تجلی مستقیمی در نظام انتخاباتی یا دیگر اشکال پاسخ‌گویی سیاسی نیافته بود و احزاب سیاسی نیز طبق توافقات دوجانبه، موضوع اعدام را خارج از چارچوب رقابت‌های انتخاباتی قرار می‌دادند. در حالی که در ایالات متحده بر اساس قانون اساسی، صلاحیت الغا برای کنگره ایالات متحده وجود ندارد. در سطح ایالتی نیز ساختار حکومتی، ویژگی‌های متعددی دارد که این احتمال را افزون می‌سازد که احساسات و افکار عمومی به کنش سیاسی بدل شود: از جمله نبود انضباط حزبی و این‌که احزاب قادر نیستند برنامه‌های انتخاباتی‌شان را کنترل کنند، مکانیزم‌های سیاسی پوپولیستی و به ویژه نظام انتخابی بودن مقام‌های قضایی. در واقع در چند دهه اخیر به موازات این‌که جرم و مجازات دارای برجستگی عمومی بیشتری شده‌اند، تأثیر این ساختارهای عوامگرایانه نیز افزون‌تر گشته است (Garland, 2005: 347-376).

به اختصار باید بگوییم از دهه ۱۹۶۰ موضوعات جرم و کیفر به نحو وسیعی وارد گفتمان سیاسی در آمریکا شده و در مبارزات انتخاباتی مطرح می‌شد. این مسأله در کنار افزایش میزان جرم و جنایت، باعث افزایش ترس از جرم و در نتیجه رشد نگرش‌های سرکوبگرایانه در میان مردم آمریکا گردید. از سوی دیگر از این دوره، اعدام یک معنای نمادین به خود گرفته و به نماد مبارزه با «آنها»ی خلافاً بدل شد. از این‌رو در گفتمان سیاسی ایالات متحده، مخالفت با این کیفر نیز از این برهه به معنای تأیید رفتار خلافاً تلقی می‌شد.

همین مسأله در کنار ساختار حکومتی ایالات متحده که راه را برای تأثیرگذاری افکار عمومی باز می‌گذاشت باعث شد افکار عمومی بیش از پیش بر نهاد اعدام و ابقای آن تأثیرگذار باشد. بعد از شکست دوکاکیس در ۱۹۸۸ که علیه اعدام در مبارزات انتخاباتی‌اش موضع گرفته بود، کمتر سیاست‌مداری دست به این ریسک زد که با اعدام مخالفت کند. در واقع در طول چند دهه اخیر، نوعی کنش و واکنش میان افکار عمومی و تصمیم‌سازان در ایالات متحده به وجود آمده که در نهایت به ابقای اعدام در این کشور انجامیده است.^۱ در واقع طرح مباحث مربوط به جرم و کیفر در مبارزات انتخاباتی باعث تقویت این تفکر گردید که برخورد ملایم با مسأله جرم کارآمد نبوده و باید به کیفرهای شدیدی مانند اعدام متوسل شد. این موضوع باعث شد یک سری واکنش‌ها و موضع‌گیری‌های انتقادآمیز در برابر تصمیم دیوان در پرونده فرمن شکل بگیرد و کیفر اعدام در ۱۹۷۶ احیا شود. در کنار این مسأله، ساختار عوام‌گرایانه نظام عدالت کیفری در ایالات متحده نیز وجود داشت که به ادامه این روند و ابقای اعدام کاملاً کمک کرد.

در مورد کشور بلاروس باید به این موضوع اشاره کنیم که کیفر مرگ به واسطه تأثیری که افکار عمومی بر سیاست کیفری این کشور گذاشته و بی‌واسطه از طریق یک فراندوم ابراز شده، ابقا شده است. در این کشور به واسطه درک و دریافتی که نسبت به دموکراسی وجود داشته این رویه پیش آمده است. در واقع برداشتی که از دموکراسی در این کشور غالب بوده، به سیاستمداران این اجازه را داده که در مورد موضوعی به افکار عمومی مراجعه کنند که اصولاً افکار عمومی پیرامون آن شکل نگرفته است. اصولاً افکار عمومی پیرامون اعدام در این کشور نیز متأثر از گفتمان غالب سیاسی و رسانه‌ای می‌باشد. در واقع نتیجه چنین فراندومی را می‌شد از قبل نیز حدس زد چرا که الگوی غالب جوامع عبارت است از حمایت از اعدام.

۱. در سال‌های اخیر سیاستمداران آمریکایی از کاندیداهای ریاست جمهوری گرفته تا فرمانداران ایالات، این احساس را داشته‌اند که باید از اتخاذ موضع علیه اعدام به خاطر ترس از تأثیر آن بر شانس انتخاب شدنشان، خودداری کنند. واقعیت این است که کاندیداهای پست‌های دادستان عمومی و قضاوت باید طرفدار کسانی باشند که به نحو مثبتی به احساسات عامه مردم نسبت کیفر مرگ پاسخ می‌گویند. رهبران سیاسی مثل جورج پتکی در نیویورک و یا فرماندار جورج دوکمجیان در کالیفرنیا به نفع اعدام مبارزه کرده و یک بار رسماً تضمین کرده‌اند که کیفر مرگ اعمال خواهد شد. آن‌چنان که جاناتان سیمون خاطر نشان می‌کند هیچ فرمانداری از ایالاتی که اعدام را ممنوع اعلام کرده‌اند از زمان احیای کیفر اعدام، به ریاست جمهوری برگزیده نشده است. مبارزات انتخاباتی ۱۹۸۸ جورج بوش در این زمینه نقطه عطفی در این زمینه بود. ر.ک.

Hood Roger and Hoyle Carolyn (2008), Op.cit, p; 355-8

۵. نتیجه‌گیری:

در ابتدا که به وضعیت کشورهای ابقاگر ایالات متحده و بلاروس نظر می‌اندازیم، به نظر می‌آید که در این کشورها سنت متفاوتی نسبت به اروپا و استرالیا در زمینه اعتبار بخشیدن به افکار عمومی بنا نهاده شده است. چراکه علی‌الظاهر در این کشورها اعدام به اعتبار حمایت عمومی از آن ابقا و احیاناً احیا شده باشد. اما با تعمق بیشتر این دیدگاه زیر سوال می‌رود؛ چرا که این سوال مهم مطرح می‌شود که چرا در حالی که حمایت عمومی از اعدام در بیشتر جوامع غربی حداقل در زمان تصمیم‌گیری برای ابقا یا الغای آن وجود داشته است، این همراهی و همدلی تنها در چند کشور محدود توانسته است به ابقای اعدام منجر شود و در دیگر کشورها نتوانسته است در این زمینه کنش‌گر قابل‌ی باشد؟ در پاسخ باید به این موضوع اشاره کنیم که در شکل‌دهی به نهاد مجازات، تعیین‌کننده‌های سیاسی، چه عوامل درون مرزی و چه برون مرزی، نباید از یاد برده شوند. به نظر می‌رسد آن‌جا که مکانیزم‌های لازم برای تأثیرگذاری افکار عمومی بر نهاد مجازات وجود داشته باشد احتمال الغای اعدام کمتر است. آن‌جایی که از حیث مبانی نظری یا رویه عملی این موضوع مورد پذیرش قرار گرفته که خواسته‌های عموم، بی‌کم و کاست، مورد توجه قرار گیرد و خوش آمد یا بدآمد مردم در تصمیم‌سازی‌ها به حساب آید، احتمال حرکت کشور به سمت و سوی قافله الغاگرایی کمتر وجود دارد. گاهی زمینه تأثیرگذاری افکار عمومی در یک کشور وجود دارد که نمونه بارز آن را در ایالات متحده شاهد بودیم. در این کشور، افکار عمومی توانسته است به واسطه وجود پیش زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و ساختار آسیب‌پذیر نظام عدالت کیفری، اثرگذاری وسیعی را بر ابقای اعدام به جای بگذارد.

در آمریکا، افکار عمومی در ساختار عوام‌گرایانه نظام عدالت کیفری و با وارد شدن در دیپلماسی‌های انتخاباتی، علی‌الظاهر توانسته است بر ابقای اعدام تأثیرگذار باشد. در واقع به واسطه همان ویژگی‌های سطحی بودن و تأثیرپذیری‌اش، افکار عمومی از حدود چهار دهه قبل وارد سیاست کیفری ایالات متحده شده و به عنوان ابزاری در دست سیاستمداران این کشور مورد سوء استفاده قرار گرفته و به عنوان بهانه‌ای برای اعمال سیاست‌های کیفری همچون تسامح صفر و نیز در فرایند ابقای اعدام، به شدت مورد استفاده و استناد قرار گرفته است. در این‌جا افکار عمومی به عنوان جزئی از عوام‌گرایی کیفری استفاده شده و به مثابه دلیلی برای عدم کارایی سیاست جنایی اصلاح و درمان، دیدگاه‌های مردم و برداشته‌های آن‌ها نسبت به نظام عدالت کیفری باعث ایجاد تحوّل عمیقی در سیاست کیفری این کشور گردیده است. اما باید به این موضوع توجه داشته باشیم که افکار عمومی در چنین جامعه‌ای، دیدگاه‌های توده مردم است که متأثر از گفتمان سیاسی و رسانه‌ای حاکم بر جامعه آمریکا

شکل گرفته و از سوی سیاستمدارانی مورد استفاده قرار گرفته است که خود در جهت‌دهی به آن افکار نقش داشته‌اند. پس نمی‌توانیم از تأثیر افکار عمومی بر سیاست کیفری در جامعه‌ای مانند آمریکا سخن بگوییم، چرا که همین نظام عدالت کیفری و کنش‌گران عالم سیاست، این دیدگاهها و افکار را در مردم پرورانده و حال از آن استفاده می‌کنند. نتیجتاً نمی‌توانیم افکار عمومی را عامل ابقای اعدام حتی در جامعه‌ای مانند جامعه آمریکا بدانیم چرا که می‌دانیم اعدام‌گرایی و حمایت از گزینه اعدام، حداقل در برابر برخی جرایم در بسیاری از کشورهای غربی حداقل در زمان تصمیم بر الغای این مجازات وجود داشته اما به ابقای اعدام در آن دسته از کشورها نینجامیده است. آن‌چه که باعث اعتبار بخشیدن به افکار عمومی می‌شود همان عوامل سیاسی است که می‌تواند به صورت درون مرزی و یا به عنوان عاملی برون مرزی در این زمینه عمل کنند.

۶. منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. جعفری فریدون (۱۳۸۱)، تحلیل مجازات اعدام در جرایم مستوجب تعزیر و مجازات‌های بازدارنده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
۲. جوانمرد بهروز (۱۳۸۸)، تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد، یک جلد، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۳. دادگران سید محمد (۱۳۸۲)، افکار عمومی و شیوه‌های سنجش آن، یک جلد، چاپ اول، تهران: نشر مروارید.
۴. لازار ژودیت (۱۳۸۸)، افکار عمومی، ترجمه مرتضی کتبی، یک جلد، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
۵. محمودی جانکی فیروز و مرادی حسن‌آباد محسن (۱۳۹۰)، «افکار عمومی و کیفرگرایی»، مجله مطالعات حقوقی، دوره سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان (ویژه‌نامه حقوق جزا و جرم‌شناسی)، صص ۲۱۴-۱۷۵.
۶. هابرماس یورگن (۱۳۸۴)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، یک جلد، چاپ اول، تهران: نشر افکار.

ب. خارجی:

1. Amnesty international (2010), **death sentences and executions**, available at: www.amnesty.org.
2. Brace Paul and D. Boyea Brent (2008), State public opinion, death penalty and the practice of electing of judges, **American journal of political science**, vol 52, no 2, Pp: 360-372.

3. Garland David (2005), Capital punishment and American culture, in **Punishment and Society**, Sage publication, Vol 7(4), pp 347-376.
4. Hood Roger and Hoyle Carolyn (2008), **the death penalty; a worldwide perspective**, 1 Vol, Fourth edition, New York, Oxford university press.
5. Krajewsky Krzysztof (2009), Punitive attitudes in Poland- the development in the last years, **European Journal of Criminal policy**, Springer Science, vol 15, no1-2, pp:103-120.
6. Kury, Helmut and Brandenstein Martin and Oberg fell-Fuchs Joachim (2009), Dimensions of Punitiveness in Germany, **European Journal of Criminal policy**, Springer Science, vol 15, no1-2, pp:63-81.
7. Penal reform international (2012), statement by penal reform international on situation of the death penalty in Belarus for international commission against the death penalty, available at: <http://www.penalreform.org/death-penalty-publications>.
8. Schabas William A (2004), **public opinion and the death penalty, Capital punishment; strategies for abolition**, forth edition, New York, Cambridge University Press.
9. Tonry, Michael, Tonry Michael (1998), **Crime and Punishment in America**, the Handbook of Crime and Punishment, first edition, New York, Oxford University Press.
10. Vasilevich Grigory and Sarkisova Elissa A (2006), **prospect for abolition of death penalty in the Republic of Belarus**, the death penalty in the OSCE area, background paper, Warsaw, OSCE office for democratic institutions and human right.
11. Vidmar Neil and Ellsworth Phoebe (1974), Public Opinion and Death Penalty, **Stanford Law Review**, Vol. 26, No. 60, pp: 1245-1270.
12. **West's Encyclopedia of American law** (2005) 12 vol, 2nd edition, Thomson Gale, vol 3.
13. Zimring Franklin E. and Johnson David (2006), **Public Opinion and the Governance of Punishment in Democratic Political Systems**, Annals of the American Academy of Political and Social Science, Vol. 605, Democracy, Crime, and Justice, Sage Publications, pp: 265-280.

ج. پایگاه‌های اینترنتی:

1. <http://www.gallup.com/poll/144284/Support-Death-Penalty-Cases-Murder.aspx>
2. http://en.wikipedia.org/wiki/Capital_punishment_in_belarus
3. <http://ukpollingreport.co.uk/blog/archives/97>